آرشیو خانواده شهید

از راست سردار شهید حاج مصطفی طالبی،جواد ملصقی،مرتضی نادرمحمدی،حیدر تکلو،سردار شهید حاج حسن تاجوک

حضور شهید حسن تاجوک در عملیات کربلای ۵ با بدن زخمی

عزیز کرده‌ای که مرد روزهای سخت جنگ بود

سمیه مظاهری
خبرنگار

کم سن و سال بود، اما حماسه‌های بزرگی را رقم زد؛ آن‌قدر که وقتی در کربلای ۴ مجروح شد در خانه نماند و با شکم پاره و درحالی‌که سر روده‌اش بیرون بود در فتح بزرگ کربلای ۵ حضور یافت. جوانی که در روزهای سخت جنگ، دل از زن و فرزند برید و تمام قد برای دفاع از وطن قیام کرد تا نگذارد یک وجب از خاک میهن به‌دست دشمن بیفتد. سردار شهید «حسن تاجوک» معروف به «حاج حسن» از شهدای برجسته شهرستان ملایر است؛ بزرگمردی که لحظه‌ای از خدمت صادقانه و بی‌منت دریغ نکرد و تا پای جان برای دفاع از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایستاد.سردار شهید «حسن تاجوک» که حالا ۳۳ بهار از عروجش گذشته است، جزو ۱۳ فرمانده شهید والامقام استان همدان است که در سال ۹۸ مفتخر به دریافت درجه سرتیپ تمام از طرف رهبر معظم انقلاب شد.«عزیزکرده» داستان زندگی اوست به قلم «مرضیه نظرلو» که شامل خاطرات خانواده، دوستان و همرزمان از تولد تا شهادتش است. این کتاب سال ۱۳۹۷ مقارن با سی‌امین سالروز شهادت شهید تاجوک رونمایی شد، اما نقایصی داشت که حالا بار دیگر این کتاب با طرح جلد نو و مزین به تصاویر رنگی دوباره چاپ شده است.

سردار شهید حسن تاجوک، فرمانده گردان ۱۵۱ حضرت مسلم بن عقیل(ع) لشکر۳۲ انصارالحسین(ع) همدان بود و همین عنوان سبب شد تا به درخواست دوستان شهید، آیین رونمایی از نسخه جدید «عزیزکرده» در سالروز شهادت حضرت مسلم(ع) مصادف با ۹ ذی الحجه برگزار شود. با این حال به‌دلیل تأکید ستاد مقابله با کرونا مبنی بر برگزار نکردن اجتماعات غیرضروری، آیین رونمایی از کتاب لغو و به زمان دیگری موکول شد.

شهید حسن تاجوک ۶ فروردین ۱۳۴۰ با نذر محرمی پدرش «اکبرآقا» به حضرت سیدالشهدا(ع) متولد شد. پدرش گفته بود: «اگر آقا به من پسر بده اسمش را می‌گذارم حسن؛ هر عاشورا هلیم می‌پزم و ۷ سال سقائی هیأتش را می‌کنم.»

خداوند به او پسری داده بود اما عمرش به دنیا نبود. همسرش «اقدس خانم» هر سال دهه محرم روضه زنانه برگزار می‌کرد.عزیزکرده بود، اما توجه اطرافیان مانع تبلور شخصیت ممتازش نشد. روزهای نوجوانی‌اش با مبارزات انقلابی و حضور پر برکت شهید مدنی در استان همدان همراه شده بود.پس از سفر شهید مدنی به ملایر، مراسم قرائت دعای توسل به‌طور هفتگی در ملایر آغاز شد. شیخ عبدالکریم ترابی، رضا کاشی، مشهدی محمد سلیمی و موسی سر کبود؛ هیأت‌های خانگی را اداره می‌کردند.

حسن به همراه چند نفر از دوستانش چون رسول حیدری- که بعدها در کشور «بوسنی» شهید شد - در جلسات شرکت می‌کرد؛ جلساتی که با تهدید شهربانی همراه بود. با اوج‌گیری مبارزات انقلابی به رهبری شهید مدنی در استان همدان به صف مبارزان پیوست درحالی‌که هنوز نوجوان بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم در توزیع اقلام عمومی مانند نفت به انقلابی‌ها کمک می‌کرد تا جایی که نشانی افراد پیر و ناتوان را گرفته و سهمیه نفت شان را عصرها به در منزل می‌برد.

حضور در کمیته انقلاب اسلامی، کمک به تشکیل سپاه پاسداران در ملایر و حضور در جبهه نبرد و عملیات متعدد، عنوان‌های درخشانی است که در کارنامه سردار شهید حسن تاجوک به چشم می‌خورد.

■ جنگ جنگ تا پیروزی

فاطمه مهدی همسرش که چندان طعم زندگی مشترک با شهید تاجوک زیر یک سقف را نچشیده با مروری بر خاطراتش از آن دوران می‌گوید: سال ۱۳۶۰ به‌طور سنتی ازدواج کردیم و مادر ایشان در مراسم خواستگاری با من صحبت کرد.آن زمان خیلی معمول نبود که دختر و پسر با همدیگر حرف بزنند. آشنایی خانواده ما و ایشان به دوستی با برادرم برمی‌گردد که از مبارزان انقلابی بود. خودم هم در کمیته فرهنگی جهاد سازندگی فعالیت می‌کردم. حسن آن موقع پاسدار بود و به جبهه می‌رفت و گفت که پس از ازدواج هم می‌رود.حتی یک بار که پدرش اعتراض کرد و گفت: «حالا که ازدواج کردی در قبال همسرت مسئولیت داری»؛ پاسخ داد: «تا وقتی جنگ هست؛ حضور در جبهه واجب است.»حتی وقتی بچه‌هایمان متولد شدند باز نبرد را ترک نکرد و زمانی هم که برای مرخصی به ملایر برمی‌گشت به‌کارهای مردم رسیدگی می‌کرد. با همه این تلاش‌ها، هرگز به ما نگفت که فرمانده است و وقتی شهید شد ما متوجه شدیم.

■ حضور در عملیات بزرگ کربلای ۵ با شکم باز

همسر شهید تاجوک می‌گوید: حسن بارها مجروح شد، اما هربار پس از مدت کوتاهی و پیش از بهبودی کامل به جبهه برمی‌گشت. در عملیات کربلای ۴ هم بشدت زخمی شد و او را به بیمارستانی در شیراز منتقل کردند و پس از جراحی به ملایر آوردند. پزشکان، پس از اقدامات لازم پزشکی او را مرخص و ۴ ماه استراحت برایش تجویز کرده بودند.

در دوران استراحت، یکی از دوستانش به دیدار حسن آمده و با هم صحبت کردند و پس از آن آماده رفتن به جبهه شد. وقتی اعتراض کردیم که چطور می‌خواهی با این وضعیت بروی؟ گفت که دلش برای رزمنده‌ها تنگ شده درحالی‌که برای حضور در عملیات کربلای ۵ رفته بود.

■ حفظ تنگه احد برای اسلام

مرتضی نادرمحمدی، معاون گردان تخریب لشکر ۳۲ انصار استان همدان هم خاطرات جالبی از همراهی با شهید تاجوک دارد.او که از دوران دبیرستان با حاج حسن همراه بوده، سردار گمنام خطه خونگرم ملایر را این‌طور روایت می‌کند: شهید تاجوک را از دوران دبیرستان می‌شناختم؛ از همان سال‌ها مبارزات انقلابی بر ضد طاغوت را آغاز کرد.پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته انقلاب مشغول به فعالیت شده و در مهر ۵۹ که هنوز سپاه پاسداران استان همدان تشکیل نشده بود به همراه چند نفر دیگر تجهیزات لازم را از طرف کمیته برای رزمندگان در آبادان برد.پس از صدور دستور امام خمینی(ره) مبنی بر تشکیل سپاه، این نهاد را به کمک چند نفر از مبارزان انقلابی در ملایر بنیان گذاشت.شهید تاجوک دوره آموزش نظامی را زیر نظر بانو «طاهره دباغ» محافظ امام(ره) و فرمانده وقت سپاه استان همدان گذراند و با آغاز درگیری در منطقه غرب و غائله کردستان به همراه سردار بحرینی و شهید رسول حیدری عازم پاوه شد.

حضور در عملیات «قراویز» و همراهی با سردار شهید حسین همدانی در سرپل ذهاب از دیگر کارهای شهید تاجوک بود و سال ۱۳۶۳ از طرف سردار به‌عنوان فرمانده «گردان ۱۵۱ حضرت مسلم بن عقیل(ع)» ملایر انتخاب شد. در عملیات والفجر ۸ جاده فاو-ام‌القصر دوشادوش سردار شهید رضا شکری‌پور فرمانده گردان ۱۵۴ حضرت علی اکبر(ع) هنرنمایی کرد.ایستادگی رزمندگان استان همدان در این منطقه به‌قدری مهم بود که محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه پاسداران اعلام کرد: «رزمندگان استان همدان تنگه احد را برای ما حفظ کردند». حضور حماسی حاج حسن در عملیات کربلای ۵ با شکم باز هم جان تازه‌ای به رزمندگان گردان ۱۵۱ داده بود.

■ نجات معجزه‌آسای شهید تاجوک از تیر خلاص عراقی‌ها

نادرمحمدی با اشاره به ماجرای اسارت شهید تاجوک هم بیان می‌کند: سال ۱۳۶۳ پس از بمباران اردوگاه ابوذر قرار شد عملیاتی در میمک و سومار انجام شده و گردان ۱۵۱ در آن شرکت کند.وقتی نیروهای اطلاعات موقعیت منطقه را برای حاج حسن تشریح کردند؛ قانع نشد و خود به همراه چند نفر از رزمندگان برای شناسایی رفت. بعد از نماز صبح حرکت کرده و در بین راه به کمین دشمن گرفتار شدند. دو نفر از آنها موفق به فرار شده و دو نفر به نام‌های جعفری و محمد آلپور معروف به محمد عرب(از اسرای عراقی که خود را تسلیم کرده بود) به شهادت رسیدند.حاج حسن هم بشدت زخمی شده و به اسارت درآمد، اما عراقی‌ها به‌دلیل شدت جراحت در بین راه تصمیم می‌گیرند که او را رها کنند. آنها بدنش را تیرباران می‌کنند تا نکند زنده بماند و تیر خلاص را هم به صورتش می‌زنند، اما شهید تاجوک که دستش را آهسته حفاظ سرش کرده بود؛ نجات پیدا کرد.

در این ماجرا، عصب دست راستش قطع شد، اما دوباره به جبهه برگشت و در عملیات متعدد شرکت کرد.از دیگر صحنه‌های حضور حاج حسن تاجوک، عملیات مطلع‌الفجر در منطقه گیلانغرب و سال ۱۳۶۰ بود. تعداد قابل توجهی از رزمندگان اسلام در محاصره عراقی‌ها گرفتار شده بودند و با تدبیر فرماندهان وقت بنا شد که جمعی از رزمندگان استان، عملیات فریب انجام داده و توجه دشمن را به خود جلب کنند که این نقشه با موفقیت همراه شد.حاج حسن و گردان ۱۵۱ در عملیات سخت بیت‌المقدس ۲ که دی ۱۳۶۶ در منطقه ماووت عراق انجام شد هم شرکت کرده و نبرد سختی را در سرمای سوزان زمستان تجربه کردند.آخرین ماه رمضان زندگی شهید تاجوک هم در اردوگاه شهید شهبازی کرمانشاه سپری شد. او مراسم جزءخوانی قرآن کریم را برگزار کرده و باوجود اینکه فرمانده بود برای رزمندگان، افطاری و سحری آماده می‌کرد.تیر ۱۳۶۷ برای حفظ ارتفاعات «گِرده رش» در منطقه ماووت تلاش کرد و به همراه چند نفر در سنگر روباز مستقر شد. در حال حفظ ارتفاعات از دست دشمن بودند که خمپاره‌ای بالای سر آنها عمل کرده و همگی به شهادت رسیدند.یکی از سربازان به‌نام محمدرضا فارسی که علاقه زیادی به حاج حسن داشت با شنیدن خبر شهادت او سوار خودرو تویوتا شده و باوجود آتش دشمن، پیکر حاج حسن را برگرداند.پیکر سایر شهدای «گرده رش» به

نام‌های جمشید بیات، احمد عبدلی، سید محمد شبیری، مجید محسنی، ابوالحسن محمدی، رحیم افزا و محمدرضا رفعت جو در منطقه ماند و چند سال بعد به میهن بازگشت.

حاج حسن تاجوک را به‌عنوان «فرمانده تیپ کربلا» نشان کرده بودند، اما مرغ روحش تاب نیاورد و در تیر ۱۳۶۷ آسمانی شد. به گفته سردار بحرینی، فرمانده وقت لشکر مهندسی امام علی(ع) و نیروهای گردان ۱۵۱ شهادت حاج حسن در این عملیات برای همه قابل پیش‌بینی بود.

پیش از رفتن به ارتفاعات، همه نیروها را جمع کرده، حلالیت خواسته و گفته بود: «در طول جنگ شاهد از دست دادن خیلی از دوستان بوده و دیگر طاقت تحمل داغ جدیدی ندارم. اگر قابل باشم این بار نوبت خودم است.»

■ مرد روزهای سخت جنگ

نادرمحمدی، معاون گردان تخریب لشکر انصار استان همدان هم با اشاره به دیگر ویژگی‌های بارز شهید حسن تاجوک می‌گوید: هرچند او مرد روزهای سخت جنگ و فردی مصمم در میدان نبرد بود، اما مردمدار و اهل خدمت بی‌منت بود و هرجا که نظام جمهوری اسلامی نیاز داشت چه جبهه نبرد و چه عرصه محرومیت‌زدایی مشتاقانه حاضر می‌شد.شهید تاجوک، شیفته بچه‌های بسیج، ساده و بی‌آلایش، کم حرف و پرکار بود و در دفاع از انقلاب و نظام اسلامی با کسی ملاحظه نمی‌کرد.او محور اصلی مبارزه با ضد انقلاب در ملایر بود و بارها از طرف آنها مورد تهدید و ضرب و شتم قرار گرفت.در بحث مبارزه با سرمایه‌داری هم مقابل نمایندگان وقت مجلس شورای اسلامی ایستاد. این فرمانده شجاع که خار گلوی دشمنان بود در برابر نیروهای بسیجی تواضع ویژه‌ای داشت و هر جا او بود؛ نیروهای کادر جرأت بی‌مهری به نیروهای بسیجی را نداشتند.

■ کاش هفتاد بار تکه تکه شوم

وصیتنامه‌ای از سردار شهید حسن تاجوک به یادگار مانده که مطلع آن، یاد یاران حضرت سیدالشهدا(ع) در عاشورای ۶۱ هجری را تداعی می‌کند.در وصیتنامه این شهید گرانقدر آمده است: «خدایا ای کاش هفتاد بار زنده می‌شدم و دوباره در سنگر تکه تکه می‌شدم. مگر نه اینکه همیشه در زیارت وارث می‌خوانیم که: «یا لَیتَنا کنّا مَعکم فأفوزَ فوزاً عظیماً.»

ای امت شهیدپرور قدر امام(ره) را بدانید و نکند کاری کنید که نفرینی که حضرت علی(ع) به امت خود کرد، امام هم به شما بکند و فرمود: «خدایا نعمت حاکم صالح را از این امت بگیر».

یادمان

سردار شهید حبیب‌الله مظاهری

نام حبیب هست و نشان حبیب نیست

صبا رستگار/ دوران دفاع مقدس با همه فراز و نشیب‌ها میدان آزمون مردان برومند ایران بود؛ مردانی که تا دیروز جوانان و نوجوانان کم سن و سالی بودند که کسی آنها را باور نمی‌کرد، اما در پرتو خورشید انقلاب قد کشیدند. مردان کوچکی که یک شبه ره صد ساله رفته و در زمره فرماندهان بزرگ نظامی قرار گرفتند. انسان‌هایی با روح بلند، اراده‌ای محکم و اخلاص مثال زدنی.

حبیب‌الله مظاهری از فرماندهان برجسته، اما گمنام دوران دفاع مقدس است. جوانی ۲۰ ساله که حماسه‌های بزرگی را رقم زد و محبوب قلب فرماندهان لشکر محمد رسول‌الله(ص) بود. او ۲ خرداد ۱۳۴۱ در شهر «مَریانَج» استان همدان پس از یک انتظار ۱۶ ساله برای تولد فرزند پای به هستی گذاشت.پسری کم حرف با موهای بور و چهره‌ای محجوب که حیا همیشه در آن موج می‌زد. به ندرت پیش می‌آمد که درخواستی داشته باشد. رزمنده‌ای دلیر و فرمانده‌ای تیزهوش در میدان رزم بود.

او که سردار شهید حسین همدانی، مؤسس تیپ ۳۲ انصار استان همدان به او عشق می‌ورزید در همان ماه‌های آغازین جنگ تحمیلی چنان شجاعت و لیاقتی از خود نشان داد که به فرماندهی گردان مسلم بن عقیل لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) منصوب شد.

این گردان در آزادسازی خرمشهر و عملیات بیت‌المقدس، نقش برجسته ای داشت و توانست بخشی از ارتفاعات حساس و مهم منطقه دهلران را حفظ کند. به‌گفته رزمندگان دوران دفاع مقدس در آن لحظات سخت که همه جا غرق در آتش و خون بود؛ حاج احمد متوسلیان چشم امید به حبیب دوخته و حضور این فرمانده جوان برایش قوت قلب بود. حبیب پس‌از رزمی طولانی در خرمشهر زخمی شده و پیکرش روی زمین باقی ماند. همه فکر می‌کردند شهید شده و برایش مراسم ختم گرفته و سنگی به نشان یادبود بر مزاری خالی گذاشتند.

نزدیک ۲۰ روز بعد وقتی رزمندگان برای خواندن نماز صبح به نمازخانه سپاه همدان رفتند؛ چهره آرام و مهربان حبیب را دیدند که دست به قنوت بلند کرده بود. شور و نشاط همه جا را فرا گرفت. گفتند:«فکر کردیم شهید شدی.» گفت: «هنوز وقتش نرسیده.» حبیب فرمانده محجوب و دوست داشتنی لشکر انصار آمده بود تا حماسه بزرگ دیگری را رقم زند.حماسه‌ای که در تاریخ ماندگار شد و نام شیرمردان تیپ ۳۲ انصار بر تارک آن می‌درخشد. رمضان سال ۱۳۶۱ بود که عملیات رمضان در منطقه بیابانی «کوشک» و غرب جاده اهواز- خرمشهر رقم خورد. تابستان، عطش و گرمای ۵۰ درجه بیابان «کوشک» همگی دست به دست هم داده بود تا سختی رزم چند برابر شود.عملیات رمضان با مشارکت تیپ ۳۲ انصار استان همدان و تیپ ثارالله به فرماندهی سپهبد شهید قاسم سلیمانی با رمز «یا صاحب الزمان(عج)» انجام شد. رزمندگان استان همدان در این عملیات نقش مهمی ایفا کرده و دشمن را شکست دادند. اقدامی که صدام را عصبانی کرد و چند روز بعد انتقام آن را گرفت.بیست و پنجم تیر ۱۳۶۱ وقتی چند هزار نفر برای اقامه نماز جمعه در ورزشگاه همدان جمع شده بودند؛ هواپیماهای عراقی آنها را بمباران و صدها نفر از مردم به خاک و خون کشیده شدند.با این حال نماز جمعه به امامت آیت‌الله حسین نوری امام جمعه وقت همدان در مسجد جامع اقامه شده و آن ورزشگاه هم به یاد شهدای مظلوم واقعه «شهدای قدس» لقب گرفت.

سردار شهید حبیب‌الله مظاهری که در خرمشهر به آرزوی خود نرسیده و شوق شهادت در چشمانش موج می‌زد در «رمضان» فرصت وصال یافت و آسمانی شد. او همه ۲۰ سالگی‌اش را در کفن پیچید و تقدیم کرد تا نهال نازک انقلاب بارور شود. فرمانده‌ای شاخص، اما گمنام که جاویدالاثر شد تا انقلاب اسلامی هر روز پر آوازه‌تر از قبل شود.حبیب جزء فرماندهان برجسته استان شهیدپرور همدان است که در سال ۹۸ مفتخر به دریافت درجه سرتیپ تمام از طرف رهبر معظم انقلاب شد. با وجود این و با همه بلندمقامی در زادگاهش گمنام مانده و نه نگارش کتابش پس از سال‌ها به سرانجام رسیده و نه بنا یا خیابانی به نامش نامگذاری شده است.مزارش در گلزار شهدای شهر مریانج همچنان خالی ماند و افسوس که امروز «نام حبیب هست و نشان حبیب نیست».

به بهانه ۱۵ مردادماه؛ سی و چهارمین سالروز شهادت سرلشکر خلبان عباس بابایی

پرواز عاشقانه

مرجان قندی
خبرنگار

از خاطراتی که از او باقی مانده می‌شود چهره پسرک لاغری را تصور کرد که با سر ماشین شده هر روز صبح با زحمت از دیوار مدرسه دهخدا در قزوین بالا می‌رود و جاروی سرایدار مدرسه را برمی‌دارد و قبل از آمدن دانش‌آموزان حیاط را جارو و بعد آب‌پاشی می‌کند تا یک موقع اداره یا مدیر مدرسه سرایدار را که چند روزی است کمرش درد می‌کند، از مدرسه اخراج نکنند. یا می‌توان جوانی را تصور کرد که سر به زیر در اتاق فرمانده یک پایگاه هوایی در شمال تگزاس امریکا نشسته تا او با تأیید پرونده‌اش پای حکم خلبانی‌اش را امضا کند. کودکی که از دیوار مدرسه دهخدا بالا می‌رفت تا مدرسه را آب و جارو کند و جوان ایرانی داوطلب دوره آموزش خلبانی هواپیمای شکاری در این پایگاه امریکایی کسی جز عباس بابایی نبود.

پدرش دوست داشت او پزشک شود و اتفاقاً در آزمون پزشکی هم قبول شد اما خودش دوست داشت خلبان شود، این شد که سال ۱۳۴۸ وارد دانشکده آموزش خلبانی شد. ۳ سال امریکا بود. سال ۱۳۵۱ ژنرال امریکایی فرمانده پایگاهی که عباس در آن آموزش عملی خلبانی می‌دید پای حکم خلبانی‌اش را امضا کرد و خلبان جوان با درجه ستوان دومی در پایگاه هوایی دزفول مشغول خدمت شد.

آبان سال ۱۳۵۵ وقتی بود که هواپیماهای پیشرفته اف۱۴ وارد ایران شد. بابایی یکی از خلبانانی بود که برای پرواز با این هواپیما انتخابش کردند. به پایگاه هوایی اصفهان رفت و خلبان هواپیمای پیشرفته اف۱۴ شد. بهمن ۵۷ که آمد و انقلاب شد، عباس سرپرست انجمن اسلامی پایگاه هوایی اصفهان شد.

می‌شد حدس زد او در این دو سه سال مشغول چه فعالیت‌هایی بوده اما هر چه بود طوری رفتار نکرده بود که به کارهایش پی ببرند و دستگیرش کنند. هفتم مرداد ۱۳۶۰ عباس از درجه سروانی به سرهنگ دومی ارتقا پیدا کرد، درجه‌ای که با آن فرمانده پایگاه هوایی اصفهان شد، اما عباس هنوز همان عباس قدیم بود با همان خلق و خو و رفتار بی‌تکلف.

دو سال بعد در نهم آذر ۱۳۶۲ عباس درجه سرهنگ تمامی‌اش را هم گرفت و بعد معاون عملیات فرماندهی نیروی هوایی شد. او زمانی این پست را تحویل گرفت که خرمشهر فتح شده بود. حالا دیگر باید به تهران می‌آمد و در ستاد فرماندهی خدمت می‌کرد، اما عباس بابایی پرواز را کنار نگذاشت.سال ۱۳۶۶ اوج درگیری‌ها در خلیج فارس بود. عباس هفته‌ای دو سه روز بر فراز خلیج فارس گشت می‌زد و کاروان کشتی‌ها و نفتکش‌هایی که نفت ایران را صادر می‌کردند یا کالاهای اساسی وارد کشور می‌کردند، اسکورت می‌کرد تا به سلامت از تنگه هرمز رد شوند. اردیبهشت ماه درجه سرتیپی‌اش را هم گرفته بود اما باز پرواز می‌کرد.

مرداد ماه بعد از عملیات کربلای۵ که با موفقیت انجام شد، مسئولان قرارگاه خاتم‌الانبیا به این نتیجه رسیدند پرسنلی که در این عملیات تلاش داشتند به عنوان تشویقی به مکه اعزامشان کنند. بنابراین اسم عباس را هم را برای رفتن به سفر حج رد کردند. عباس ساکش را بست و تا پای هواپیما هم رفت اما تماسی گرفته شد و خبر دادند که عراقی‌ها دوباره به حریم کشورمان تجاوز کردند. آن موقع بود که دل عباس دیگر راضی نمی‌شد به حج برود و خلیج فارس بماند، گفت روز عید قربان هم که شده خودش را به مکه می‌رساند.

پانزدهم مرداد ۱۳۶۶ بود، با دوست خلبانش پروازشان را شروع کردند، رفتند و هدفشان را در خاک عراق زدند و برگشتند. در راه برگشت بودند که فضای داخل کابین را دود گرفت. خلبان کابین جلو هر چه از آینه کابین عقب را نگاه کرد اثری از عباس ندید. هواپیما مورد اصابت گلوله‌های تیربار ضد هوایی قرار گرفته و نقص فنی پیدا کرده بود؛ به هر زحمتی بود هواپیما را تا باند فرودگاه کشاند و نشست. یکی دیگر از خلبان‌ها که روی باند منتظر فرود هواپیما بود به سمت کابین عقب هواپیما رفت، عباس خونین آنجا کف کابین عقب افتاده بود، درست روز عید قربان.